

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و
آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيّما بقيّ الله في الأرضين اروحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف

یک نکته‌ای راجع به بحث دیروز عرض کنم: این عبارت «و لو بأصال» عدم النقل» آوردن
این جمله در اینجا به لحاظ آن مباحثی است که در صفحات 29 و 30 بیان شده است اما
به نحو صحیحی آورده نشده است. اشکالی که بعضی از برادران دیروز می‌کردند اشکال
واردی است، چون ظاهر این عبارت این است که وجود سیره معاصره را با استصحاب
عدم نقل می‌خواهیم بگوییم در زمان قبل بوده است، این عبارت این را می‌فهماند و حال
اینکه آن مبحثی که قبلاً داشتیم این نبود و ما یکی از طرق کشف وجود سیره و معاصرت
سیره با معصومین علیهم السلام را اصلاً عدم النقل نمی‌دانیم و بعداً هم که طرق را
خواهیم گفت یکی از آن طرق اصلاً عدم نقل نخواهد بود.

آنچه که قبلاً گفتیم این بود که اگر یک ظهوری در اثر یک سیره معاصر با خودمان پیدا شد
یک نظر این است که این ظهورات موجوده و لو در اثر سیره باشد، در اثر ارتکاز باشد نه
در اثر علاقه بین لفظ و معنا فقط باشد، اینها هم ممکن است کسی بگوید مورد اصلاً
عدم نقل است، آنجا گفته شد بنا بر این مسلک که بگوییم این ظهوراتی که اینچنین است
-و لو ما منشأش را نمی‌دانیم که آن موقع بوده است یا نه- همین که این ظهور را الان
می‌دانیم وجود دارد، این ظهور همان اصلاً عدم نقل است، این مطلب در اینجا بنا بوده
که گفته بشود اما مطلب به گونه‌ای است که خلاف مطلوب را افاده می‌کند، ظاهر عبارت
اینجا این است که خود آن سیره با اصلاً عدم نقل می‌گوییم قبلاً بوده است و حال اینکه
خیر، می‌خواهیم بگوییم این ظهور حاصل شده که الان به برکت این سیره این ظهور
حاصل است و ما نمی‌دانیم که این منشأ در زمان صدور هم بوده است یا خیر بنا بر اینکه
بگوییم اصلاً عدم النقل عموم دارد و این موارد را هم می‌گیرد می‌توانیم به آن تمسک
کنیم، و اما اگر کسی گفت خیر ما اصالت عدم نقل را نمی‌دانیم که در این موارد است یا
خیر و شک داریم و یا می‌دانیم که نیست و فقط برای جایی است که از باب ... بین لفظ و
معنا فقط ظهور درست شده است اینجا دیگر نمی‌توان تمسک کرد.

بنابراین این عبارت این ذیل باید اصلاح بشود به این نحوی که عرض کردم.

«الفصل الثانی: أدلّ حجّی السّیر العقلائی»

خب، فصل دوم بسیار فصل مهمی است و آن اینکه بعد از اینکه روشن شد که بالاخره کلّ
سیر و یا لااقل سیره‌هایی که همگانی و همه جایی و کذایی نیستند استناد به آنها برای
استنباط احکام شرعی -نه برای موضوعات- این نیاز دارد به اعتبار شرعی، جعل حجّیت

از طرف شارع و حالا بحث فصل ثانی این است که آیا ادله‌ای داریم بر اینکه شارع سیره‌ها را حجت کرده است یا خیر؟ فلذا این بحث خیلی مهم است.

س: تمام آن انواع سیره‌ای که فرمودید سه قسم سیره را یا ...

ج: خیر، اینها که در موضوعات گفتیم دیگر احتیاجی نیست، آن قسم اول که عبارت بود از سیره‌ای که در طریق استنباط حکم می‌خواهد واقع بشود، اما آن که برای موضوعات است گفتیم احتیاجی به جعل حجت ندارد.

حال آیا دلیلی بر حجت اینها داریم یا خیر؟

بررسی این ادله از دو نظر دارای اهمیت است:

1. از نظر اینکه اصل حجت را به واسطه اینها ببینیم ثابت می‌شود یا ثابت نمی‌شود.
2. از نظر اینکه حدود و ثغور حجت چه مقدار است؟ آیا شرائطی برای حجیتش وجود دارد؟ چه چیزهایی با سیره قابل اثبات است؟ و این بدون مراجعه به ادله دال بر حجیت نمی‌توانیم حدود و ثغورش را بفهمیم.

ما به ادله حجیت خبر واحد از دو منظر مراجعه می‌کنیم: 1. اینکه اصل حجیت خبر واحد ثابت بشود، 2. اینکه حدود و ثغورش را ثابت کنیم که حالا آن شخص باید ثقه باشد، باید عادل باشد، باید چه و چه نباشد و ... که اینها حدود و ثغور و شرایطش است. بنابراین این بحث از این دو منظر مهم است.

»تمهید

إِنَّ الْبَحْثَ عَنْ أُدْلَى حَجِّ السَّيْرِ الْعَقْلَانِيَّ مِنْ أَهَمِّ مَا يُبْحَثُ عَنْهُ فِي الْمَقَامِ؛ (چرا؟ به خاطر دو جهت) 1- إِذْ يَتَعَلَّقُ بِهِ (به این وصف) أَصْلُ اعْتِبَارِهَا (أَصْلُ اعْتِبَارِ السَّيْرِ) 2- وَ تَحْدِيدِ دَائِرَتِهِ (مشخص کردن دایره اعتبار، ضمیر «ها» بر می‌گردد به اعتبار. دایره اعتبار که چه مقدار است با این روشن می‌شود) وَ لَا بُدَّ قَبْلَ دِرَاسَةِ الْأَدْلَى (بررسی ادله) مِنَ التَّوَجُّهِ إِلَى نَكْتَيْنِ» که این دو نکته برای ما مهم است که بعد که وارد ادله می‌شویم آنجا بتوانیم از آن ادله درست استفاده کنیم، فلذا این دو نکته می‌شود تمهید، یعنی مقدّمه. فلذا نام اینجا را گذاشتیم تمهید.

س: استاد ببخشید، فصل اول هم که آمدم احتمالات مختلف را گفتیم!

ج: آنها ثبوتی بود.

س: ادله هم اقامه کردید ...

ج: نه، ثبوتی بود. یعنی در آنجا می‌خواستیم بحث کنیم که اگر می‌خواهیم در مقام اثبات بفهمیم حجت است یا خیر چه ملاکاتی را باید در نظر بگیریم و بعد برویم در مقام اثبات، آن این بود. مثل اینکه در بحث حجیت خبر واحد بگوییم ثبوتاً از چه راه‌هایی می‌توانیم اثبات کنیم؟ می‌گوییم یکی از طریق کتاب است، یکی از طریق سنت است، یکی از طریق سیره غیر مردوعه است، اینها ثبوتاً، اینها راه‌ها است حال برویم در مقام اثبات ببینیم این راه‌ها وجود دارد یا خیر. پس آن بحث قبلی می‌گفتیم اگر بخواهیم حجیت سیره را اثبات کنیم ثبوتاً چه معیارهایی را می‌توانیم به آن استناد کنیم؟ در ثبوت مشخص است حالا در

مقام اثبات در این بحث می‌خواهیم ببینیم آن معیارها را در مقام اثبات داریم و آیا می‌توانیم علی‌ضوء آنها دلیل‌هایی پیدا کنیم یا خیر؟

در این مقدمه دو نکته می‌خواهد بیان بشود:

نکته اول این است که به انقسامات سیره توجه کنیم تا ببینیم آیا از ادله حجّیت تمام این انقسامات به دست می‌آید یا بعضی از آن به دست می‌آید؟ پس باید برای اینکه بفهمیم سعه دایره ادله چه مقدار است و ادله متعّرض چه چیزی هستند و چه چیزی از آنها استفاده می‌شود باید توجه به انقسامات سیره بکنیم.

سیره از نواحی مختلف دارای انقساماتی است اما آنچه که برای ما مهم است و اهمّ انقسامات است می‌خواهیم اینجا بیان کنیم.

س: استاد، یعنی ابتدا ثبوتاً ببینیم سیره چه انواعی دارد و بعد ...

ج: بله

س: ...

ج: تقسیم ثبوتی است، بله.

س: اگر این را در فصل قبل بحث می‌کردیم بهتر نبود ...

ج: نه نه، آن معیارها بود، این فقط یک مقدمه است برای اینکه به ادله می‌خواهیم توجه کنیم.

حال انقسامات سیره چیست؟

سیره گاهی سیره‌ای است که دارای سه ویژگی است: همگانی است، همه جایی است، همه زمانی است. بعضی از سیره‌ها این سه مورد را مجموعاً دارند. اولاً همگانی است یعنی همه قائل به آن هستند و همه مردم سیره شان این است. دوم اینکه همه جایی است یعنی اینکه این شهر و آن شهر و این منطقه و آن منطقه ندارد، همه مردم در همه مناطق. سوم اینکه همه مردم در همه مناطق و در همه زمان‌ها، قبل و بعد و سابق و لاحق و همه و همه. اگر یک سیره‌ای این سه خصوصیت را داشته باشد به آن سیره عامّه گفته می‌شود. السّیر العامّه عبارت است از سلوک همگانی همه جای همه زمانی، این می‌شود سیره عامه. همین که یکی از این خصوصیات نبود به آن می‌گوییم سیره خاصه.

مثلاً همه قائل هستند به این مطلب اما در سالی فی‌الآبام و حالا دیگر منسوخ شده است، در اینجا فقط همه زمانی نیست، همه انسان‌ها می‌گفتند، همه مکان‌های آن زمان هم می‌گفتند اما الان دیگر نمی‌گویند، پس این را اسمش را می‌گذاریم سیره خاصّه چون همه زمانی را ندارد.

یا اینکه همه مکانی را از دست بدهد که همه مکانی نباشد؛ همه می‌گویند، در همه زمان‌ها هم گفته می‌شود اما برای شرق است و غرب این را نمی‌گوید. این هم باز می‌شود خاصّه.

یا اینکه همه نمی‌گویند و لو اینکه در همه زمان‌ها و همه مکان‌ها هم باشد اما یک عده

خاصی هستند که این حرف را می‌زنند و این سیره را دارند. مثلاً فقط مردها این سیره را دارند ولی زن‌ها ندارند، یا زن‌ها دارند و مردها ندارند. مثلاً فرض کنید گیس گذاشتن؛ این در همه زمان‌ها و در همه مکان‌ها است ولی برای خصوص خانم‌ها است و آقایان داخل آن نیستند.

س: ...

ج: ما به عنوان متشرّعه کار نداریم بلکه به عنوان عاقل و فرد و انسان کار داریم.

پس بنابراین تقسیم اوّل این شد که سیره گاهی سیره عامّه است و تارّی سیره خاصّه است. مقصود ما از سیره عامّه آن است که آن سه ویژگی را داشته باشد. مقصود ما از سیره خاصّه آن است که یکی از آن سه ویژگی را نداشته باشد، حالا ممکن است گاهی هر سه را هم نداشته باشد و گاهی ممکن است یکی را فقط نداشته باشد لکن سیره خاصّه این است که این سه مورد در آن نباشد حال یا به انتفاء کلّ سه مورد و یا به بعض سه مورد.

س: همه زمانی آیا زمان گذشته و آینده را هم شامل می‌شود یا فقط گذشته و حال است؟

ج: همه زمانی در اینجا که می‌گوییم مقصودمان گذشته و حال هم می‌باشد.

س: خیر، منظورم آینده است، آیا آینده را هم شامل می‌شود؟

ج: آینده را که هنوز به آن نرسیدیم، این همه زمانی یعنی تا زمان خودمان که حساب می‌کنیم و الا آینده را که نمی‌دانیم چه خواهد شد.

س: گذشته را هم که اطلاع دقیقی از آن نداریم.

ج: گاهی که می‌دانیم، مثلاً می‌دانیم به حضرت عباس که همه گذشتگان هم در مقام استفاده از مرادوات یکدیگر به ظواهر کلام اکتفاء می‌کردند. شما قسم نمی‌خورید؟ پس چکار می‌کردند؟ چون جایگزین ندارد انسان اطمینان پیدا می‌کند، راه‌هایش را بعداً خواهیم گفت که انسان چطور می‌تواند سیره‌های سابق را بفهمد، راه‌هایش را بعداً بیان خواهیم کرد و طرق کشف سیره در ازمنه سابقه در مباحث بعدی می‌آید. و حتی در زمان خودمان؛ ما می‌خواهیم یک سیره را در زمان خودمان ببینیم چگونه است، آیا مگر ما می‌توانیم در عالم بگردیم و آمار بگیریم؟ در یک کشور نمی‌توانیم به همه جا برویم و آمار از همگان بگیریم، اینها ضوابطی دارد که از راه او ما می‌فهمیم.

س: ...

ج: بعضی را ممکن است، بله، مثل همین که می‌دانیم تا روز قیامت به ظواهر عمل خواهند کرد، چون راه جایگزین ندارد. اما آیا تا روز قیامت همینطور لباس خواهند پوشید؟ نمی‌دانیم. آیا همینطور آرایش سر و صورت خواهند کرد؟ شاید یک نوع دیگر بشود. مواردی که جایگزین دارد ...

«النّکته الاولى: فی تقسیم السیر إلى العامّة و الخاصّة و بیان أقسام السیر الخاصّة

يُمكن تقسيم السير العقلاني الى السير العام، و هي: اتفاق كلّ العقلاء أو جلّهم (جلّ العقلاء) -الّا من شدّ عنهم- (تک و توکی قبول نداشته باشند و عمل نکنند) اتفاق كلّ العقلاء أو جلّهم في جميع الأعصار و الامصار (شد سه و بزرگی: كلّ العقلاء یا جلّ، في جميع الأعصار، و جميع الامصار) على شيءٍ» این سه و بزرگی.

«و السّير الخاصّه (این سیر) الخاصّه عطف به آن سیر العامّه است، یعنی يمكن تقسيم السير العقلانيه الى السير العامّه و السير الخاصّه، که سیره خاصّه چه می‌شود؟) و هي: ما لم تكن كذلك (آن که اینطور نباشد و این سه و بزرگی را نداشته باشد)»

س: ...

ج: جل یعنی مقداری که نزدیک به كلّ است، این را ما می‌گوییم جلّ.

س: پس چرا در مورد اعصار و امصار نمی‌گویند؟ مثلاً نمی‌گویند فی کلّ الاعصار أو جلّه و فی کلّ الأمصار أو جلّه؟ چرا فقط در مورد آحاد می‌گویند؟

ج: اصطلاح است دیگر، می‌گویند سیره عامّه را ما به آن می‌دانیم.

س: وجهش را می‌پرسیم از شما.

ج: وجهش این است که یعنی چه که حالا مثلاً در یک جایی یک سال قطع شده است، آخر چیزی که باشد که چند روزه قطع نمی‌شود.

س: ...

ج: اصلاً من می‌خواهم بگویم که این جلّ را هم باید از اینجا بر دارند و آن «الّا من شدّ عنهم» را برداریم اصلاً، چون جلّ که خودت می‌گویی یعنی یک شدی وجود دارد، دیگر از جلّ که نمی‌خواهید شدّ را استثناء کنید، كلّ عقلاء یا جلّ عقلاء و وقتی گفته می‌شود جلّ عقلا یعنی بله یک عده‌ای هم نمی‌گویند.

س: ... جل را که گفت عبارت الّا من شدّ عنهم اضافی است اما عرض من این است که شما اگر می‌خواهید در مورد آحاد بگویند كلّ الآحاد أو جلّهم پس بگویند كلّ الاعصار أو جلّهم و كلّ الامصار أو جلّهم ...

ج: این به خاطر این است که وقتی که تمام عقلا یک چیزی را می‌گویند قهراً همه زمانی و همه جایی خواهد بود، اینکه بگویم یک زمانی ترک می‌کنند و دوباره به آن باز می‌گردند این نیست. الان كلّ الامصار هم که می‌گوییم البته ممکن است که یک شهری - الان هم شنیده‌ام که نزدیکی‌های طالقان نه برق دارند و نه فلان دارند و...- بله یک جایی هم پیدا می‌شود. این حرف هم بد نیست، حالا شما نسبت به امصار هم بگویند جلّش، ممکن است یک شهرک و دهک و روستایی پیدا بشود که او نباشد.

س: ...

ج: نه، حرف بر سر این است که همه عقلا اگر

س: اصلاً مکانی می‌شود فرض کرد که همه عقلاً ...

ج: این یک فرض نیشقولی است اما حالا اگر فرض کردیم که تمام عقلاً چند روزی قطع کردند یا یک سالی انجام ندادند، اینها دیگر نیشقولی است و معطل آن نشویم چون مهم نیست.

«و هی: ما لم تکن کذلک بأن اختصت بزمان معین» حال اینطور نبود چطور می‌شود که اینطور نباشد؟ یعنی آن سه قید را نداشته باشد، به اینکه اختصاص پیدا کند به یک زمان معینی «کالسير» المعاصر لزمن المعصومین علیهم السلام» فقط برای آن زمان بوده است مثلاً «و السير المتأخر» عنهم» یا سیره‌ای که در زمان آنها نبوده است و متأخر از زمان آنها پیدا شده است، پس همه زمانی نیست دیگر و لو همگانی باشد، «المعبر عنها بالسير» المستحدث» که تعبیر می‌شود از آن سیره‌ای که متأخر از معصومین علیهم السلام باشد به سیره مستحدثه، این از جهت زمان. «أو اختصت بمكان معین نحو سير أهل البوادی» مردم بادیه نشین و روستا نشین و امثال اینها، سیره آنها است اما سیره دیگران نیست، الان هم یک عاداتی وجود دارد که فقط برای روستایی‌ها است و شهری‌ها ندارند، و یا برعکس این مورد که برای اهل شهر است و برای اهالی روستاها نیست. «أو قوم خاصین» یا برای یک قوم ویژه‌ای است «مثل سير العرب أو أهل مذهب و نحل» (نحله یعنی عقیده، یعنی دین) کسیر» أهل الكتاب» اهل کتاب مثل یهود و نصارا «أو غیر ذلک من الخصوصیات» که شما به واسطه خصوصیات مختلف یا مثلاً می‌توانید بگویید که آن جل نیستند و لو در تمام اعصار و امصار هستند اما جل نیستند، یک عده‌ای این دأب را دارند اما جل مردم نبوده است، این هم باز می‌شود سیره خاصه.

س: سیره خاصه در مورد مکان چطور قابل تصوّر است که ما بگوییم در این مکان اینطور نیست اما بگوییم کلّ عقلاً ...

ج: نه دیگر، آن جایی که مکانی نباشد دیگر کلّ هم نمی‌شود.

س: پس همین زیر مجموعه جلّ است دیگر، یعنی نیاز به تفکیک ...

ج: نه، گاهی از جلّ پایین تر است، آن در عامّه جلّ در آن مأخوذ است اما ممکن است جلّ هم نباشد و سیره خاصه بشود، در سیره خاصه لازم نیست جلّ باشد بلکه حتی ممکن است برای یک شهر باشد، سیره اهل مدینه باشد مثلاً.

س: به هر حال اهل همان شهر جلّشان است دیگر.

ج: نه مقید نمی‌کند، چون به جای خاص نگاه نمی‌کنیم بلکه در اینجا جلّ را نسبت به کلّ می‌سنجیم، در اینجا که می‌گوییم جلّ یا کلّ یعنی کلّ انسان‌ها نه اینکه آن شهر خاص، و الا می‌توان دو نفر را هم نگاه کنیم که دو نفر هم می‌شود کلّشان، اینطور ملاحظه نمی‌کنیم در اینجا.

پس یک تقسیم بندی اینطور شد که عام و خاص، سیره عامّه و سیره خاصه. حال سیره خاصه خودش دارای انقساماتی است چون سیره خاص می‌شود یک منشأ می‌خواهد، چرا این سیره خاص شده است؟ چرا همگانی نشده است؟

برای اینکه یک سیره خاصه‌ای محقق بشود عاملش یا مصلحت است یا رسوم و عادات

است.

گاهی سیره در اثر مصالحی که درک کردند، عقلاً در اثر این مصلحتی که درک کردند به دنبال آن هستند و گاهی مصالح باعث نشده است بلکه رسوم و عادات باعث شده است، مصلحت خاص و ویژه‌ای ندارد مثل مثالی که بعداً خواهد آمد. مثلاً شما می‌بینید که بر فرض در ایران وسائلی که راننده با آن کار می‌کند طرف راست است و در برخی مناطق طرف چپ است، حالا این آیا مصلحتی دارد که این طرف راست باشد و آن طرف چپ؟ خیر این یک رسم است. نه اینکه یک مصلحتی، یا یک فطرتی یا یک غریزه‌ای باعث این باشد.

پس به طور کلی می‌گوییم مناشئ تحقق سیره‌ها یا مصالح است و سایر اموری که مبنایی است و واقعیت دارد مثل غرائز، مثل فطرت‌ها، مثل تعلیم انبیاء، حکما و امثال اینها. و یا صرف یک امور غیرمهمه است مثل عادت، سلیقه و امثال ذلک.

خب در جایی که مصالح باشد و یا سایر امور واقعیت دار مثل فطرت و غرائز و امثال ذلک باشد تار[علت] اینکه باعث شده است در یک جای خاص سیره تحقق پیدا کند، در یک مکان خاص یا یک زمان خاص و یا برای افراد خاص، تار[وجهش این است که این مصلحت فقط برای آن زمان بود و در زمان‌های دیگر ندارد. یا اینکه این مصلحت برای آن مکان است و در جاهای دیگر این مصلحت اصلاً وجود ندارد. یا اینکه برای این انسان‌ها بوده است و برای آدم‌های دیگر اصلاً این مصلحت وجود نداشته است. پس علت اینکه این سیره خاصه شده است این بوده است که این مصلحت عمومیت نداشته است، فقط برای این مکان بوده، یا برای این انسان‌ها بوده و یا برای این زمان بوده است پس این علتش شده است، چون جای دیگر نبوده است عقلای دیگر ... که آن عقلای دیگر هم البته قائل هستند که بله اگر ما هم آنجا بودیم یا در آن زمان بودیم و یا جزء آن افراد بودیم ما هم باید همین کار را می‌کردیم اما اینکه ما نکردیم به خاطر این است که اینطور نیست.

مثلاً افرادی که در قطب زندگی می‌کنند اینها یک لباس خاصی می‌پوشند که خیلی از نظر گرما بدنشان را در مقابل سرما تحفظ می‌کند، در مناطق دیگر این را نمی‌پوشند، این چرا اینطور پوشیدن سیره آنها شده است و سیره بقیه نشده است؟ به خاطر اینکه این مصلحت در آنجا وجود داشته است، اینطور خود را پوشاندن و اینطور لباس پوشیدن نه اینکه تنها مصلحت ندارد اصلاً مفسده دارد چون شخص از گرما می‌میرد، پس بنابراین چون این مصلحت برای آن منطقه است و برای آن مردم است از این جهت ...

یا در یک جایی یا در زمان‌های قبل یک سیره‌ای مردم داشتند برای تحفظ از دزد و ناامنی و ... مثلاً برج و باروهای خاصی می‌ساختند، آن زمان‌ها می‌ساختند که الان دیگر از بین رفته است، چرا؟ برای اینکه الان دولت‌ها به نوعی سیطره پیدا کرده اند که دیگر آن موارد نیاز نیست، یا اینکه ابزارهای دیگری آمده است که به آن ابزارها نیاز نیست، در آن زمان‌ها این نیاز بوده و مصلحت عامه داشته است اما الان دیگر نداریم.

پس اینکه گاهی سیره ویژه می‌شود و برای یک عده خاص یا یک زمان خاص می‌شود و یا یک مکان خاص می‌شود در اثر این است که آن منشأ اختصاص به همان جا دارد یا همان مکان یا همان زمان دارد.

و گاهی هم منشأ امری نیست که اختصاص به جای خاصی داشته باشد اما در عین حال

چرا باعث شده است که عمومیت پیدا نکرده است؟ برای این بوده است که دیگران متوجه آن مصلحت نشدند، این مصلحت وجود دارد اما همگانی نشده است، همه زمانی و همه جایی و ... نشده است، چرا نشده است؟ منشأش این است که علیرغم اینکه این مصلحت عامه بوده است اما اینها موقوف شده اند و توجه به این مصلحت عامه پیدا کرده اند، آنها توجه نکردند، حال یا توجه نکردن به این صورت است که اصلاً از آن غفلت داشتند و یا اینکه متأسفانه توجه داشتند و خلاف آن را فهمیدند.

مثلاً ما می‌بینیم که بر فرض یک جایی -قدیم‌ها مخصوصاً اینطور بود- همه جا پادشاهی بود، یک جا آمدند اینها جمهوری درست کردند، جمهوری یک مصلحت عامه دارد این چیست که یک نفر مادام العمر آن هم در اعقابش غیر معصوم بخواهد سلطان یک کشوری باشند و ... اما جمهوری خیلی خوب است یک وقت موقتی است مردم انتخاب می‌کنند و بهترین حکومت‌ها برای غیر معصوم به غیر از آنکه شارع قرار داده است حکوم جمهوری است، انتخاب می‌کنند برای یک وقت محدودی، بچرخد و به دست افراد ذیصلاحیت بیافتد و آن هم مردم انتخاب کنند. این یک مصلحت عامه دارد اما همگانی نشده بود البته یک کشورهایی این کار را کرده بودند چون آنها این مصلحت را متوجه شده بودند پس سلوک و سیره خود را بر این قرار داده بودند، اما جاهای دیگر متوجه نشده بودند. حالا آن مناطقی که متوجه نشده بودند علی‌قسمین هستند؛ تار[اصلاً به این مسأله توجه نداشتند و غفلت داشتند و تار[اینگونه بوده که همچون یک زمانی که می‌گفتند اصلاً سلطنت خوب است و جمهوری بد است و لذا این سلوک را نکردند.

یا مثلاً نظام پارلمانی داشتن و اینکه پارلمان باشد؛ یک عده می‌گویند همان که سلطان می‌گوید همان قانون باشد و خودش هر چه خواست به عنوان قانون وضع کند، سابقاً همینطور بود که هر کسی که شاه بوده قانون هم همان می‌گذرانده بعد یک نقطه‌ای در عالم پیدا شد که گفتند چرا ما چنین کاری را بکنیم؟ یک جا مردم جمع بشوند و قانون بریزند و بدهند دست حاکم و آن حاکم اجرا کند. این یک مصلحت عامه دارد.

س: این مصلحت عامه را چه کسی تشخیص می‌دهد؟

ج: عقلاً، اینها تشخیص می‌دهند که این مصلحت عامه دارد، خدا به ما عقل داده است و با عقلمان می‌فهمیم که این نسبت به آن کار درستی است، اگر بنا باشد که خدا نخواهد حکومت کند ... آن هم مصلحت عامه دارد یعنی آن را هم عقل می‌گوید که خدا که -به بیاناتی که در محلّ خودش گفته شده است- او اگر چیزی را قرار داد معلوم است که آن صحیح است و حق هم دارد چون مالک ما است.

س: این که سیره عقلاً نیست دیگر.

ج: خیر، ما الان منشأ سیره عقلاً را می‌گوییم، منشأ اینکه این سیره همگانی نشده و برای آنها شده است چیست؟ این است که آنها به این مصلحت پی بردند و سایرین پی نبردند. این مصلحت یک مصلحت عامه‌ای بوده یعنی کار درستی است و بعداً ان شاء الله کم کم همه می‌فهمند.

حال در این جایی که همه نفهمیدند دو قسم است:

تار[می‌گویند درست است که ما آن سلوک را نداریم اما آن را قبول داریم و بر آن ترتیب اثر می‌دهیم، قبول نداریم اما ترتیب اثر بر آن می‌دهیم، چرا؟ چون این ترتیب اثر یک

مصلحتی برای ما دارد. مثلاً همه جا می‌بینیم پادشاهی است ولی می‌بینیم که آنجا ریاست جمهوری شده است، بقیه هم می‌گویند که ما درست است که خودمان به نحو جمهوری ممالک خود را اداره نمی‌کنیم و می‌خواهیم پادشاهی اداره کنیم اما نمی‌شود که با آنها رابطه نداشته باشیم و آن کسی که آنها رئیس جمهور قرار می‌دهند قبول نکنیم. بسیار خوب ما آن رئیس جمهور را می‌پذیریم، الان در عالم همینطور است دیگر چند کشور هستند که پادشاهی هستند، معمول کشورها شده اند ریاست جمهوری اما اینها همان مواردی هم که پادشاهی است می‌پذیرند، می‌گویند اگرچه کار غلطی است اما اگر نپذیریم نمی‌توانیم با هم رابطه داشته باشیم و مصالح دیگرمان از بین می‌رود پس با اینکه قبول نداریم و خودمان آن منهج را نمی‌رویم و آن سلوک را نمی‌کنیم اما کسانی که آن سلوک را می‌کنند نتیجه اش را می‌پذیریم. گاهی اینطور است، که حالا در اینجا مثال زده شده است -البته این مثالی که زده شده است درست نیست- مثل اینکه همه افراد نکاح‌های مختلفی که می‌شود قبول دارند و لو اینکه خودشان قبول ندارند که اینطور نکاح راه نکاح است اما می‌گویند اگر فلان جا مثلاً چنین است -لکل قوم نکاح هم که در شرع وارد شده است - می‌گویند می‌پذیریم. قبول نداریم که مثلاً همین که زوج بیاید دستی روی سر زوجه بگذارد به نفس دست گذاشتن این زوجیت حاصل می‌شود -مثلاً در یک جایی اینطور است- ما این را قبول نداریم و می‌گوییم باید اینچنین و آنچنان باشد اما اثر بار می‌کنیم بر آن زوجیتی که آنها به آن طریقه به نظر خودشان دارند، دیگر آنها را خلاف نمی‌دانیم، آنها را حلال زاده می‌دانیم و ... همانطور که شرع هم فرموده است که راه نکاح این است اما لکل قوم نکاح.

گاهی هم اینچنین است که بقیه که قبول ندارند و آن راه را نمی‌روند ترتیب اثر هم نمی‌دهند و می‌گویند این مسأله انقدر فاسد است که برای ما هیچ مصلحتی ندارد که ما آن را بپذیریم.

پس تا کنون برای سیر خاصه سه قسم درست شد:

1. آن سیره خاصه‌ای که علت خاصه شدنش این است که مصلحت مخصوص همان جا است، یا همان زمان و یا همان مکان.
2. سیره خاصه‌ای که منشأش مصلحت عامه است اما دیگران متوجه آن نشده اند انتشار پیدا نکرده است اما دیگران آثار بر آن بار می‌کنند. که این هم می‌شود قسم دوم.
3. قسم سوم سیره خاصه‌ای است که منشأش مصالح عامه است و اگر دیگران نکردند برای این است که متوجه آن مصلحت عامه نشدند و آثار هم بار نمی‌کنند.

و اما قسم چهارم از سیر خاصه این است که منشأ حدوث آن سیره مصالح نیست، امور فطرت و غریزه و این امور تاّمه و صحیحه نیست بلکه فقط مجرّد رسم و رسومات است، اینها رسمشان این شده و سیره شان این شده است. مثلاً آنها رسمشان این شده است که از ابتدایی که ماشین را درست کردند بنا به سلیقه مخترع یا کمپانی یا کارخانه اش این بوده است که فرمان و اینها را دست راست گذاشته است، این شده و دیگر رایج شده است. اینها هم که این طرف گذاشته اند اولین کسی که این صنعت را آورد و ... سلیقه اش این بوده است که این طرف بگذارد و این رایج شده است، یک منشأ واقعی و مصلحت واقعی ندارد، این هم قسم چهارم است.

پس بنابراین نتیجه این شد که:

یا سیره عامّه است و یا سیره خاصّه است.

سیره عامّه این است که سه خصوصیت در آن جمع بشود.

سیره خاصّه آن است که این سه خصوصیت در او نباشد، یا کلّ اینها نباشد و یا بعضی از آن نباشد.

سیره‌های خاصّه خودشان تقسیم می‌شود به سیره‌های خاصّه‌ای که منشأش یا مصالح و امور آخر مؤثره واقعیه است و یا فقط رسوم و عادات است.

آن جایی که منشأش مصالح و امور واقعیه است مثل فطرت و ... اینها خودشان تقسیم می‌شود به اینکه یا این مصلحت و این امر در خصوص آنجا بوده است فلذا به جاهای دیگر سرایت نکرده است و یا مصلحت عام بوده است و برای جاهای دیگر هم بوده است اما بقیه نفهمیدند.

آنهايي که بقیه نفهمیدند خودش دو قسم می‌شود، یا آن بقیه بر آنچه که آنها می‌کنند ترتیب اثر می‌دهند و یا بر آنها ترتیب اثر نمی‌دهند.

این تقسیمات را برای چه می‌کنیم؟ برای اینکه بعداً ببینیم که اینها در مقام اینکه حدود و ثغور سیره حجت را بتوانیم پیدا کنیم اینها مؤثر هستند.

می‌فرماید که: «ثمّ إن السیر الخاصّ المذكور تنقسم باعتبار منشأ اختصاصها بخصوصيّ معینّ الى أقسام عمدتها الأقسام الأربع التالیّة:»

انشاء الله در ثنایای تقسیمات دیگری را عرض می‌کنم که ممکن است اضافه کنیم که آنها را در کتاب نگفتم چون اهمیّت نداشتند.

«القسم الأول: ما كان الاختصاص فيها من جهة اختصاص المصالح و الجهات المؤثر»
فی تحقیق السیر (آن جهات مثل غریزه، مثل فطرت، مثل تعلیم انبیاء، مثل تعلیم حکما که قبلاً اینها را گفتیم. اختصاص آن مسائل و جهات مؤثره در تحقیق سیره) بخصوصيّ معینّ (برای این زمان بوده است، برای این مکان بوده است، برای این افراد بوده است) كما إذا اقتضت المصلحه عملاً فی مکان خاص بحيث لو وقع كلّ واحدٍ من العقلاء فی ذلک المكان لكان موقفه العملی مطابقاً لذلک» آنها هم می‌گویند اما می‌گویند ما برای چه چنین لباسی بپوشیم؟ ما که منطقه حارّه هستیم، منطقه سبیری که نیستیم اما قبول دارند که هر کسی که آنجا بخواهد زندگی کند باید همین کار را بکند. «لکان موقفه العملی مطابقاً لذلک العمل نظیر لبس الثیاب البیض فی المناطق الحارّه» که لباس سفید می‌پوشند چون لباس رنگی و مشکی و ... بیشتر گرما را در بدن نگاه می‌دارد و از این جهت می‌گویند در این مناطق حارّه ما باید لباس سفید بپوشیم. این اختصاص برای چیست؟ برای این است که اینجا اینچنین مصلحتی وجود دارد و بقیه هم قبول دارند که این مصلحت به گونه‌ای است که ما هم اگر برویم آنجا باید همینطور زندگی کنیم.

س: نمی‌شود قبول نداشته باشند؟

ج: خیر، چون مصلحتش عامه است.

س: در دوّمی هم همین است، یعنی همین که عامّه است بعضی ممکن است قبول نداشته

باشند به خاطر غفلتشان یا به خاطر ... مثلاً ...

ج: اشکالی ندارد، این از همان‌هایی است که می‌شود تقسیم کرد. گفتیم اهمّ آن را می‌گوییم. یکی از جاهایی که می‌شود گفت همین است.

«القسمان الثّانی و الثّالث» که من سلیقه ام این بود که اینطور نمی‌گفتند، القسم الثّانی را جدا و القسم الثّالث را جدا می‌گفتند چون اینطور گفتن یک مقدار نیاز به توضیح دادن و کلام را مندمج کرده است.

«القسمان الثّانی و الثّالث: ما كانت المصالح و الجهات المؤثّره فی السّیره مصالح و جهات عامّه تقتضی الجری العام علی طبقها بحیث لو أدرك ذلك جميع العقلاء لعمت السّیره» اگر همه می‌فهمیدند همه همینطور عمل می‌کردند «ولکن لم یدرکها بالفعل الا طائفه خاصّه منهم» یک طایفه خاصّه فهمیدند فلذا سیره اینها شده است و عام نشده است، علیرغم اینکه منشأ یک چیز عامی بوده است «سواءً إعتقد غیرهم (غیر از آنهایی که جرت سیرتهم) خطأهم فی تشخیصها (آنها می‌گویند که اینها اشتباه می‌کنند) أم لم یعتقدوا ذلك (یا اینکه خطا را اعتقاد پیدا نکردند) و لو لأجل غفلتهم عنها بالمرّة» اصلاً در ذهنشان نیامده است که بگویند آنها خطا کرده اند یا نه، غافلند، مثل اینکه یک زمانی مردم ایران غافل بودند از اینکه جمهوری یعنی چه، اصلاً در ذهنشان نمی‌آمده که بخواهند قضاوتی داشته باشند.

«و لأجل ذلك إختصّت السّیره» چون بقیه توجه نداشتند -یا در اثر غفلت و یا در اثر اعتقاد به خلاف بالاخره آن وجه را نفهمیده بودند. «و لأجل ذلك إختصّ السّیرت بطائفه خاصّه أدركت تلك المصالح و المفاسد دون غیرهم» بعد می‌فرماید شاید بسیاری از سیره‌های عامّه که ما داریم ابتدا همینطور بوده است بعد گسترش پیدا کرده است، اول یک عده فهمیده اند و آنها عمل کردند و بعد بقیه دیده اند که چیز خوبی است و توجّه پیدا کرده اند و در نتیجه شده است سیره عام.

می‌فرماید: «و لعلّ جملاً من السّیر العامّه کانت من هذا القبیل ابتدائاً بأن أدرك مناشئها طائفه خاصّه ثمّ عمّ ادراکها فی غیرهم بمرور الزّمان حتّی صارت سیراً عامّاً، و یمکن تسمیئ ذلك بسیر عامّ شأناً» می‌شود به این گونه سیره‌هایی که یک پشتوانه قوی دارد که امید است که روزی بقیه هم بفهمند و همانطور بشود عامّه، به اینها بگوییم السّیر العامّه ... و لو ظاهرش فعلاً خاصّه است اما می‌شود به آنها گفت السّیر عامّ شأناً، یعنی این شأن و استعداد و اقتضاء را دارد که همگانی بشود.

س: آن وقتی که هنوز خاصّ است و بعدا عام می‌شود که دیگر اسمش عامّه نیست، عامّه برای همه زمان‌ها است، اینکه بعداً بشود عامّه که معنا ندارد.

ج: بله، به این معنا درست است، یعنی می‌شود گفت از حالا به بعد... یعنی با یک قیدی می‌شود گفت عامّه است، این درست است.

«ثمّ إنّ هذه السّیر الخاصّه» حالا این سیره خاصّه اینچنین که منشأش یک امر عامی بود اما همه متوجه نشده بودند «ثمّ إنّ هذه السّیر الخاصّه قد یمضیها سایر العقلاء رغم اختلافه فی ادراک المصالح مناشئها و ذلك» چرا بقیه امضاء می‌کنند با اینکه این مصلحت را منشأش را قبول ندارند و یا نفهمیدند؟ «و ذلك علی اساس مصلح عامّ آخری» یک مصلحت دیگری می‌گوید شما به آن ترتیب اثر بده. «و هی توقّف حفظ نظام معاشهم

على امضاء سیر المنعقدہ فی الأعراف الخاصّہ، كما فی باب النّکاح حیث إنّ المصلح العامّہ إقتضت إمضاء نكاح کلّ قوم» می‌گویند درست است ما اینطور نکاح کردن را قبول نداریم و ما قبول نداریم به این شکلی که آنها انجام می‌دهند ازدواج بین یک مرد و زن محقق بشود، قبول نداریم فلذا خودمان این کار را نمی‌کنیم اما آن کاری که آنها می‌کنند را ترتیب اثر می‌دهیم.

این مثال را بنده عرض کردم که در اینجا درست نیست و آن مثالی که خودم زدم درست است چرا؟ برای اینکه شما مقسم را چه قرار دادید؟ گفتید آن مصلحت عامّه باید باشد، گفتید آن مصلحت درستی است اما بقیه متوجّه نشدند. الان آنها که نکاح آنطوری انجام می‌دهند که مصلحتش درست نیست، که بگوییم دیگران چون متوجه نشدند انجام نمی‌دهند، این داخل در مقسم نمی‌شود این یک مثالی است که برای اینکه تقریب به ذهن بکند می‌گوییم مثل آنجا اما مثال برای مانحن فیه این نیست چون مثال ما نحن فیه این بود که ... چون گفتیم «ثمّ إنّ هذه السیر الخاصّہ» مشاّر الیهش همین بود که مصلحت عامّه دارد اما همه متوجّه آن نشدند، آن نکاحی که آنها می‌کنند که مصلحت عامه ندارد به آن شکلی که آنها انجام می‌دهند.

«و هذا هو القسم الثّانی من السّیر الخاصّہ» این قسم ثانی شد. قسم اوّل آن شد که فقط مصلحت برای همان جا بوده است و برای دیگران نبوده است، این مصلحتش عام بود اما یک عده فهمیده بودند اما دیگران امضاء کردند که این می‌شود قسم ثانی.

«و أخرى لا یمضيها سائر العقلاء كما إذا كانت السّرقة من اسباب الملكية عند قوم، فأثمّ لا یمضيها سائر الناس لأنهم يرون ذلك ظلماً» این مثال را این زدند -که این مثال هم درست نیست- یک عده می‌گویند که یکی از اسباب ملکیت دزدی است، بقیه مردم قبول ندارند این را و چون قبول ندارند این سیره عامّه نشده است اما اینجا اثر هم بر آن بار نمی‌کنند که بگویند آنها هرچه دزدی کرده اند برای آنها بدانیم، خیر چون آن را ظلم می‌دانند به آن کسانی که از آنها دزدیده شده است فلذا اثر را بار نمی‌کنند. این مثال هم درست نیست برای اینکه فرض باید اینطور باشد که آن سیره خاصّه منشأش یک مصلحت عامّه درستی باشد در حالی که اینجا مصلحت درستی نداشته است.

س: ...

ج: خیر قبول نمی‌کند.

س: ...

ج: حال آن کسی که نوشته است توجّه نکرده است.

اینجا به خدمت شما عرض شود که چون ممکن است بعد از آن نگارش نهایی که این مثال را زده است نیامده است در هیأت علمی که بگویند اینجا اشکال دارد و مثال‌هایی که عرض کردم آنها درست است.

«القسم الرابع» را هم که گفتیم «ما كان الاختصاص فيها لمجرّد اختلاف العادات و الرّسوم من دون أن تختلف المصالح و الجهات المؤثرة فی استقرار السّيرة باختلاف الخصوصيات الزمانية و المكانية و غیرهما ثبوتاً» بدون اینکه مصالح و اینها از نظر ثبوت بخواند دخالتی داشته باشد فقط منشأش سلائق شده است «و من دون أن يكون هناك اختلاف فی

ادراک المصالح و الجهات العامّة اثباتاً» این جهت هم وجهش نبوده است و اصلاً مصالح اینجا منشأ نبوده است نه ثبوتاً و نه اثباتاً. «و لعلّه من أمثل» ذلک ما نجده من اختلاف الثّاس فی قیاد السّیارات فی الطّرق و کونها فی بعض البلاد فی یمن الطّرق و فی بعضا فی یسارها» حال این راست و چپ جاده را می‌گوید و آن مثالی که بنده زدم این بود که راست و چپ فرمان چطور باشد.

س: ...

ج: درست است، او وقتی که ماشین را می‌راند در یک مواردی می‌گویند که چرا آنها از این طرف بیایند و اینها از آن طرف بروند و برخی عکس این را می‌گویند، حال کار ندارد به اینکه ممکن است فرمان و اینها فرقی نکند که طرف راست باشد یا چپ باشد. الان بعضی از ماشین‌هایی که ایران ساخته است، مثلاً بنده در پاکستان که بودم آنجا همینطور است که فرقی می‌کند، اما تمام ماشین‌ها چه فرمانش طرف راست باشد و چه چپ باشد از نظر قیادت همان کاری را می‌کنند که دیگری انجام می‌دهد.

«هذه اقسام أربعة للسّیر الخاصّة و سیّضح الفرق بینها عند البحث عن شمول ادلّ الحجّیّ للسّیر الخاصّة»

و صلی الله علی سیدنا محمّد و آله الطاهرين.